

زبان عربی

وام واژه‌های ایرانی در

دکتر احمد تفضلی
پارسی‌کرده محمد حسین ساکت

چکیده

این مقاله به نفوذ برخی از واژه‌های ایرانی در زبان عربی می‌پردازد. نویسنده به روابط زبان عربی با زبان فارسی از زمان باستان اشاره کرده و نفوذ واژه‌های فارسی در زبان عربی که به صورت با واسطه یا بی‌واسطه صورت گرفته است را بررسی نموده و با ذکر برخی از نمونه‌ها و بیان شکل‌های مختلف یک واژه در زبان فارسی باستان، فارسی میانه، فارسی نو، آرامی و عربی، به مقایسه آنها پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: وام‌واژه، زبان فارسی، زبان عربی.

از دیرباز در زبان عربی به وام‌واژه‌های، «مُعَرَّب (عربی‌شده)» یا «دخیل (واژگان بیگانه)» می‌گفتند که بسیاری از عنصرهای ایرانی را در بر می‌گرفت. پیوندهای سیاسی میان ایرانیان و عربان به روزگار هخامنشیان (سده پنجم پیش از میلاد) برمی‌گردد. عربستان (در فارسی باستان: آریابه)، استان یا ساتراپی از امپراتوری پارسی، شامل فلسطین، لبنان و صحرای شام تا حبشه، محسوب می‌شد. اگرچه سندی درباره پیوندهای فرهنگی میان دو ملت در دست نیست، اما در این دوران، واژگان عربی - که می‌توان ریشه ایرانی کهن آنها را اثبات کرد - می‌بایست بعدها از رهگذر زبان آرامی - زبانی که مانند زبان لاتین در اروپا، زبان علمی آن روز و زبان دربار بود - وام گرفته شده باشد. از سده پنجم میلادی، شاهزادگان لخمی حیره در بابل، باختر حبشه، باج‌گزاران دولت ساسانی بودند و پادشاهان لخمی، یکی از میانجیان فرهنگی میان دو مردم به شمار می‌آمدند. برخی از شاعران دربار لخمی، شامل عدی بن زید و اعشی، به زبان فارسی میانه به خوبی شعر می‌سرودند و با فرهنگ ایرانی آشنایی داشتند. عدی بن زید در دربار خسرو اول دبیری می‌کرد و بعدها به عنوان نماینده پادشاه، به روم شرقی (بیزانس) فرستاده شد. اعشی نیز دیرگاهی در دربار ساسانی زیست.

دیگر عربانی که در حیره می‌زیستند، با اساطیر و تاریخ ایرانی نیک آشنایی داشتند. در روزگار حضرت محمد (ص) نَضْر بن حارث از قبیله قریش، داستان‌هایی از پادشاهان و پهلوانان ایرانی در مکه حکایت می‌کرد و آنها را با قرآن و سخنان پیامبر می‌سنجید. بحرین و عمان تا یمن نیز زیر فرمانروایی ایران قرار داشتند. گروهی از ایرانیان با نام آسپده (جمع آسپد: دارنده اسب) در

بحرین می‌زیستند و هریز، فرمانده ساسانی، به درخواست جمیریان لشکری پیروزمند بر ضد ابرهه، فرمانروای حبشی یمن، رهبری کرد. ایرانیان را آزادگان یا اشراف‌زادگان (بنوالأحرار) می‌خواندند که پیوسته از سوی عربان به خاطر آزادسازی یمن (۵۶۲ - ۷۲ م) ستایش می‌شدند.

پس از فتح ایران به دست اعراب، حاکمان تازه‌مسلمان که از دولت امپراتوری تجربه‌ای نداشتند، برای چرخاندن دولت‌های تازه‌برپاشده، از ایرانیان یاری خواستند. در سده‌های پس از آن، ایرانیان نیز خدمت‌های ادبی و علمی سترگی، از جمله ترجمه‌شماری از نگاه‌شده‌های پهلوی به عربی، انجام دادند. بیشترینه واژگان فارسی میانه یا فارسی نوین، در چهار سده نخست روزگار اسلامی به زبان عربی راه یافت. این کار، هم مستقیم روی داد و هم نامستقیم. بیشترین واژگان از فارسی میانه (پهلوی)، زبان رسمی روزگار ساسانی، که چنان زبان دینی در جامعه‌های زردشتی و تا اندازه‌ای زبان دیوانی در سده‌های آغازین روزگار اسلامی بماند، مستقیم به زبان عربی پا نهداند. گذشته از وام‌واژگان از فارسی میانه، واژگانی هم هستند که بایستی از پارتی (یا گویشی وابسته به آن) آمده باشند. مقایسه شود: **مَرَج** = مرغزار، در پارتی: مرگ **marǵ**، در فارسی نوین: مَرَج = مرغزار، مَرَو **marw**: جون **jūn** = رنگ، در پارتی: گن **gōn**، در فارسی میانه: یون **yōn**، در فارسی نوین: گون **gūn** و یون **yūn**. مقایسه شود با «سَمَرَجون» عربی، «زرگونگ» پارتی، «زربون» = زرین در فارسی نوین: **تاج** = تاج در پارتی. مقایسه شود با «تگ» **tag**، «تاگا» در سریانی و ماندایی، «تاج» در فارسی نوین: **رصاص** = قلع، سرب، در پارتی: **اَرچِیچ**. مقایسه شود با «اَرچِیچ» در ارمنی، «ارزیز» در فارسی میانه و فارسی نوین: **نَمَرَق** / **نَمَرَق** = بالش. مقایسه شود با «نَمَر» در پارتی = فروتن، افتاده، نرم، «نرم» در فارسی میانه و فارسی نوین.

وام‌واژگان فارسی نوین را تنها هنگامی می‌توان بازشناسی کرد که شکل‌های فارسی نوین از فارسی میانه تفاوت پیدا می‌کنند. بدین سان، گمان بر این است که واژگان زیر می‌توانند از فارسی نوین وام گرفته شده باشند: **خانه** = جبهه، ستون، در فارسی میانه: خانگ **xānag**: **شیره** = افشرده در فارسی نوین. مقایسه شود با وام‌واژه تازه‌تر: «سیرج» از فارسی میانه «شیرگ»: **کوشک** = دکه، کیوسک در فارسی نوین. مقایسه شود با «جوسق» از «کَشک **kōšk**» در فارسی میانه، مقایسه شود با گوشق **gwsq** سریانی: **زیر** = صدای زیر (= زیر فارسی نوین و فارسی میانه).

وام‌گیری‌های نامستقیم از رهگذر زبان آرامی یا سریانی صورت گرفت. مقایسه شود با کنز = گنج، گنجینه، در آرامی: «گنژ»، از «گنزه **ganza**» فارسی کهن؛ **فتکر** **fetkar** = بُت، از پتکر **Ptkr** آرامی = گشایش و رهایش، از پتیکر **patikara** در فارسی کهن؛ **زرنیک** = زرنیک **zrnyk** آرامی، از زرنیکه **zaranyaka** شکلی مادی، در سنجش با ریشه فارسی کهن: «دَرَنیه **daraniya** = زر؛ **دائِشِن** (جمع: دواشِن) = ارمغان (دشن (۲) **dšn** آرامی، از فارسی کهن «دائِشَن **dāšna**»، مقایسه شود با دایشین **dāš(i)n** در فارسی میانه.

همچنین از رهگذر زبان ترکی (در روزگار عثمانی، نگاه کنید به ک. فلرلس، «سهم دانش زبان زنده عربی» در **ZDMG 50**، ۱۸۹۶، صص ۶۰۷-۵۷؛ و آیلرس، «میراث واژگان ایرانی در زبان عربی»، مقالات چهارمین کنفرانس مطالعات عربی و اسلامی (لیسبون، ۱۹۶۸)، لیدن، ۱۹۷۱، صص ۵۹۵،

مقایسه شود با **تازجه** **tāzja** = نیمکت نجار، در ترکی: تزگیه، از «دستگاه» در فارسی نوین؛ **تَزری** = خیاط، درزبگر، در ترکی: تَزری، از «دَرزی» در فارسی نوین؛ **شَراب** = جوراب، در ترکی: چورب **orabč**. مقایسه شود با وام‌واژه کهن «جَوَرَب»، هر دو از «جوراب» در فارسی نوین.

البته وام‌های ایرانی در عربی با واج‌شناسی عربی دمساز بودند. دگرگونی‌های آواشناختی چنینند: مصوَّت‌های **ōē** مجهول فارسی میانه و جدید مدوَّن، که همچون ای، ای **ay** یا **ā** یا **ū** یا **aw** آشکار می‌شوند؛ مانند **دیباج** = پرنیان، ابریشمی، در فارسی میانه: «دیباک» **فیروزج** یا **فیروزج** = فیروزه، در فارسی میانه: پروزگ **pērōzag**، در فارسی نوین: فیروزه/ پیروزه؛ **بال** = بیل، در فارسی میانه: بل **bēl**، در فارسی نوین: بیل؛ **شِراس** = سریش، در فارسی میانه: اسرش **@sreš**، در فارسی نوین: سریش؛ **رصاص** = قلع، سرب (نگاه کنید به بالا)؛ **موق** **mūq** = «مگ **mōg**» در فارسی میانه: **روشن** = پنجره، در فارسی میانه: «رُشن **rosn**» به معنای روشن، و در فارسی نوین: «روشن».

صامت‌ها: پ، چ و گ در زبان عربی آواهایی ناآشناوند و به جای آنها **ف** یا **ب**، **ص** (س)، **ش**، **و** **ج** یا **ق** (همچنین در وام‌گیری‌های بعدی) **ک** می‌آید.

پ ایرانی مقایسه شود با **فُسْتِق** / **فُسْتُق** = پسته، در فارسی میانه: **پیستگ** **pistag**، در فارسی نوین: پسته؛ **فالودج** = فالوده، در فارسی میانه: **پالودگ**؛ **بابوش** یا **بابوج** = دمپایی، در فارسی نوین: **پاپوش**؛ **فِرچار** / **فِرکار** / **پرکار** = پرگار در فارسی نوین؛ **فیشرفج** و **شَفارج** = آب‌نبات، در فارسی میانه: پیشیارگ **pēšpārag**.

چ ایرانی مقایسه شود با **سَنج** = چنگ، در فارسی میانه: چنگ، در پهلوی: **سَنگ**؛ **صَرَم** = پوست، چرم، در فارسی میانه: چرم؛ **صاروق** / **صاروق** = ساروج، ملاط، در فارسی میانه: چاروگ؛ **صهریج** = مخزن، در فارسی میانه: **چاهریک** **čāhrēg***؛ **جَص** = گج، در فارسی میانه: گج؛ **صوبج** و **شَوْبُق** = وردنه (انگلیسی: **rolling pin**)، در فارسی میانه: چوبک **čobag**، چوب، چوبدستی؛ **شَوذَر** = چادر، در فارسی میانه: چادر؛ **شَطرنج** = در فارسی میانه: چترنگ؛ در واژه **تشمیزج** = سیاه‌دانه طَبی، در فارسی نوین: چشمیزگ، «ت» جایگزین و متفاوت داریم (بنگرید به ذیل بر فرهنگ‌های عربی، از ر. دوزی، ج ۱، لیدن ۱۸۷۷، صص ۱۴۷).

در پاره‌ای از وام‌گیری‌های بعدی، **ج** را داریم؛ مقایسه شود با: **جَنک** = چنگ (مقایسه شود با «سنج» بالا)؛ **جَنکی** = چنگ‌نواز، **جارگاه** = نام دستگاه موسیقی، در فارسی نوین: چارگاه؛ **جُرموق** و [کهن‌تر؟] **سَرْموجه** = چکمه، پوتین، در فارسی میانه: چرم‌موگ **čarmmōg** = کفش چرمی. بنگرید به **واژگان فارسی آیلرس (۱۹۷۱)**: **سراج** = چراغ؛ **س** به جای **ص**: «چراغ» پارتی و «چراغ» فارسی امروز، شرگ؛ **šrg** در آرامی، «چراه» در فارسی میانه.

گ ایرانی مقایسه شود با: **جوهر** = بنیاد، گهر، در فارسی میانه: گهر؛ **جُند** = سپاه، در فارسی میانه: گُند؛ **جودَر** **jodar** = گوساله، در فارسی میانه: **گودر** **godar**؛ **جاموس** (جمع: **جوامیس**) = گاو میش، در فارسی میانه: گاو میش **gāwmēs**؛ **جُند** / **قُند** = تخم، در فارسی میانه: گُند **gund**؛ **جُرَبز** / **قُرَبز** = آب زیرکاه، زیرک، در فارسی نوین: گُرَبز؛ **قَشَنیز** = گشنیز، در فارسی میانه: گیشنیز، در فارسی نوین: گشنیز (درباره این واژه بنگرید به: و. ب. هنینگ،

پس از فتح ایران به دست اعراب، حاکمان تازه‌مسلمان که از دولت امپراتوری تجربه‌ای نداشتند، برای چرخاندن دولت‌های تازه برپاشده، از ایرانیان یاری خواستند. در سده‌های پس از آن، ایرانیان نیز خدمات‌های ادبی و علمی سترگی، از جمله ترجمه شماری از نگاه‌های پهلوی به تازی، انجام دادند

آسیای صغیره N.S10، ۱۹۶۳، صص ۱۹۵-۹۹؛ در وضع نهایی: **کُزْبِج** / **قُزْبِج** = معازه، میکده، در فارسی میانه: کُربگ **kurbag**; **نامق** / **نامج** = نامه، نوشتن، در فارسی میانه: **نامگ**; **موق** = چکمه بزرگ یا گشاد (بنگرید به بالا)؛ **دوگاه** / **سه‌گاه**، مقایسه شود با چارگاه بالا؛ در فارسی نوین: دوگاه، سه‌گاه. گاهی تا و ق به جای ت ایرانی می‌آیند؛ همچنین گاهی خ به جای ک می‌آید.

ت ایرانی مقایسه شود با: **تاج** (بنگرید به بالا)، **توت**، در فارسی نوین: **توت**؛ **تَدْرُج** / **تَدْرُج** = قرقاول، از تدرگ ***tadarg** پارتی (۶). مقایسه شود با «تَدْرُو» در فارسی میانه، «تدرو» در فارسی نوین؛ **طابق** = ماهی تابه، در فارسی میانه: **تابگ**؛ **طَبهوج** = کبک، تیهو، در فارسی میانه: **تَهوک** **tēhōg**؛ در فارسی امروز تیهو **Tīhū**؛ **طبر** = تبر، در فارسی نوین؛ **شَطرنج** (بنگرید به بالا).

ک ایرانی مقایسه شود با: **کُزْبِج** / **قُزْبِج** (بنگرید به بالا)؛ **قَبِرزان** = کاروان، «کاروان» در فارسی میانه: **قفیز** = واحد اندازه‌گیری، در فارسی میانه: **قَبی** = کبک، «کبک» در فارسی میانه و امروز؛ **قبا** = پوشش بیرونی، در فارسی میانه: **کباب** **kabāg**؛ **خندق** = گودال، در فارسی میانه: **کندگ** ***kandag**.

به جای **س** ایرانی، گاهی **ص** مؤکد و به جای **ش** ایرانی گاهی **س** می‌آید.

س ایرانی مقایسه شود با: **سَجیل** = سنگریزه یا گل پخته، در فارسی میانه: **سگ** = «سنگ» + **گل**؛ **سَرچین** = بشکل، در فارسی میانه: **سرگین** **sargēn**؛ **بستان** [جمع: **بساتین**] = باغ، در فارسی میانه: **بوستان** **bōstān**؛ **سرد** = خنک، سرد، در فارسی میانه و نوین: **سرد**؛ **فصِص** = شیدر، در فارسی میانه و نوین: **آسپِشت**؛ **شاص** = قلاب ماهیگیری، در فارسی میانه: **شست**. **ست** (st) ایرانی گاهی جایش را به **ز** **zd** می‌دهد؛ مقایسه کنید با: **رُستاق** / **رُستاق** / **رُزداق** = برزن، منطقه، در فارسی میانه: **رُستاگ** **rōstāg**؛ **رُزدق** = راسته، ردیف، در فارسی میانه: «رُستگ».

ش ایرانی، مقایسه شود با **شیراز** = ماست پالوده، دوغ ترش. **شاجرد**، در فارسی میانه: **هَشاکرد**، در فارسی نوین: **شاکرد**؛ **شاهدانج** = شاهدانه، در فارسی میانه: **شاهدانگ**؛ **خَشکنان** = نان خشک، در فارسی نوین: **خشکنان**؛ **سِروال** = شلوار، در فارسی میانه: **شلوار**؛ **سَبِرَج** = روغن کنجد، در فارسی میانه: **شیرگ**؛ **مَسک** = **مُشک** **mušk** در فارسی میانه و فارسی امروز؛ **مُشک** و **مِشک**؛ **دست** = دشت، جلگه، در فارسی میانه و نوین: **دشت**؛ **طست** /

طس = لگن، تشت، در فارسی میانه و نوین: **تشت**.

گاهی **ح** به جای **خ** ایرانی و **خ** به جای **خ** یا **خوا** (kw) می‌آید.

ک ایرانی: **خانه** = جعبه، ستون (بنگرید به بالا)؛ **حَب** = کوزه، جام گلی، در فارسی میانه: **حُمب**؛ **خسرو** = **کسرا** (نام پادشاه ساسانی)، از **کوسرو** **kwsrw** سریانی گرفته شده است (بنگرید به ۱. صدیقی، پژوهشی در وام‌واژه فارسی در زبان عربی مدون، گوتینگن، ۱۹۱۹، صص ۴۰، ۷۲) **خ** ایرانی: **خُردیق** = گونه‌ای آبگوشت، در فارسی میانه: **خواردیگ** **xwardīg** = خوراک؛ **خوان** / **خوان** = میز؛ **سینی**، در فارسی میانه: **خوان** **xwān**.

وام‌واژه‌ها گاهی برای هماهنگی با ریشه سه (و چهار) حرفی نظام زبان عربی و به اصطلاح، «قالب‌ها»، تغییر یافته‌اند. بدین‌گونه، مصوت پایانی واژه‌های تک‌هجایی توأم و جفت می‌شد: **جَص** = **جَص**، در فارسی میانه و نوین: **جَج**؛ **جَل** = **جَل** سرخ، در فارسی میانه: **کَل**؛ **قَز** = **قَز** ابریشم، در فارسی میانه و نوین: **kaz**؛ گروه‌های مصوت ساده می‌شدند: **فُرانق** = فرمانده سپاه، در فارسی میانه: **پروانگ**؛ **فهرس** = خلاصه، نگاهشتن و ثبت کردن، در فارسی میانه: **پهریست**، در فارسی نوین: **فهرست** از عربی (۴)؛ **هجاهای آغازین** یا پایانی می‌افتادند: **سَمنجون** = **آبی آسمانی**، در فارسی نوین، **سمانگون**؛ **مارستان** = **بیمارستان**، در فارسی میانه: **وِمَرستان**، در فارسی نوین: **بیمارستان**؛ **شُفارَج** (فیشفاج) = **آب‌نات**، در فارسی میانه: **پیشپارگ** **pēšpārag**؛ **کُشتَبان** = **انگشتانه**، در فارسی میانه: **انگشتَبان**. مقایسه کنید با **گوسپنق** **gwspnq** آرامی؛ **دَیدَب** و **دَیدَبان** = **دیدهبان**، **مراقب**، در فارسی میانه: **دیدَبان**.

یکپارچگی کامل وام‌واژه‌ها گاهی به ساخت‌های تازه می‌انجامید؛ برای نمونه، ۱. **نام‌های کار و سوداگری** (فَعَال): **جَصاص** = **جَج فروش**، **جَج کار**؛ **صَرام** = **چرم فروش**؛ **قَزاز** = **ابریشم‌ساز** (از **جَص**، **صَرَم**، **کَز**، **بنگرید به بالا**)؛ ۲. **قالب‌های جمع مکسر** وام‌واژه‌های ایرانی: **مَوانید** = **دهی‌های مالیاتی**، از **ماند** **mānd**، در فارسی میانه و نوین: **ماندن**؛ ۳. **پس‌ساخت‌هایی که بر پایه قالب‌هایی که به عنوان جمع به کار می‌روند: فَدَن** = **کاخ**، از **افدان**، در فارسی کهن: **آپدانه**، در سریانی: **اپدن** **pdn**؛ **فردوس** = **بهشت**، از **فرادیس**، از **پرادیسوس** **paradeisos** یونانی، **پَری دایزه** ***paridaiza** ایرانی کهن؛ **جاموس** = **گاو میش**، از **جوامیس**، در فارسی میانه: **گاوَمش** **gāwmēš**؛ **نِیو** = **انباری**، از **انبار** در فارسی میانه و نوین؛ ۴. **فعل‌های اسمی یا مشتق: رَزَق** = **روزی داد**، از **رَزَق** (اگر آن را از «**روزیک**» = **نان روزانه** در فارسی میانه بگیریم)؛ **زَرَق** = **خاکستری بودن**، از **زرقون** (بنگرید به پایین)؛ **دَشَن** = **دادن**، از **داشَن** (بنگرید به بالا)؛ **تاج** = **تاج‌گذاری**، از **تاج** (بنگرید به بالا)؛ **نَمَق** = **نوشتن** کتاب، از **نامَق** (بنگرید به بالا)؛ **مَهَر**، **مَهَر** = **مهر کردن**، از **مُهر** در فارسی میانه و نوین [همچنین ساخت اسمی / صفتی **ممه‌ور** = **مهرشده**، که در فارسی نو هم به کار می‌رود. مترجم].

آنچه در زیر می‌آید، سیاه‌های است از وام‌واژه‌های ایرانی در زبان عربی که برابر حوزه معنانشناسی‌شان دسته‌بندی شده است:

۱. **اداری**: **فَیج** = **پیگ**، در فارسی میانه: **پیگ**، در فارسی نوین: **پیگ**؛ **دیوان** = **دفتر**، **اداره**، نوشته‌های گردآمده در فارسی میانه و نوین: **موانید** = **دهی‌های مالیاتی** (بنگرید به بالا)؛ **جَهَبَد** = **صَراف**، در فارسی میانه: **گَهَبَد** ***gēhbad**، در ایرانی کهن: **گَیثاپَتی** **gaiθapati** (بنگرید به: و. آیلرس، «واژگان ایرانی در فرهنگ عربی»، IIJ 15، ۱۹۶۲، صص ۲۱۱)؛ **مَرزبان** =

۱۱. رنگ‌ها: زرقون / زرجون = سرخ‌گون، باده، در فارسی میانه: زرگون = زرین.

پی‌نوشت

این گفتار با این ویژگی‌ها نشر یافته است:

A. Tafazzoli, "ii. Iranian Loanwords in Arabic",
Encyclopedia Iranica, edited by E. Yarshater,
(www.Iranica.com)

۱. در تلفظ همگانی پول «خرد» را پول «خورد» می‌گویند. دکتر علی‌اشرف صادقی بر آن است که همین تلفظ درست است؛ زیرا مردم می‌گویند پول خورد و نه خرد - مترجم.

کتابنامه

همچنین بنگرید به ادی‌شیر: *الألفاظ الفارسیه المعربه*، بیروت، ۱۹۰۸؛
آ. آذرنوش، *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی*، تهران، ۱۳۵۴ ش،
۱۹۷۵ م؛ ت. آرنولد و ز. احمد، *سواء السبیل در بیان معرب و دخیل*، لاهور،
۱۹۰۳؛ م. ع. امام شوشتری، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*، تهران،
۱۳۴۷ ش / ۱۹۶۸ م؛

S. Fraenkel, Die aramaischen Fremdwörter im
Arabischen

واژه‌های بیگانه آرامی در زبان عربی، قاهره ۱۳۶۰ هـ / ۱۹۴۲ م.

A. Jeffery, the Foreign Vocabulary of the Quran,
Baroda,

واژگان دخیل در قرآن [ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات توس].
خفاجی، شفاء الغلیل، تصحیح م. ع. خفاجی، قاهره، ۱۳۷۱ هـ / ۱۹۵۲
م؛ م. مینوی، «یکی از فارسیات ابونواس»، *مجله دانشکده ادبیات تهران*، ۱۳۳۳
ش / ۱۹۷۴ م، صص ۶۲-۷۷؛ م. محقق، «تأثیر زبان فارسی در زبان
عربی»، *مجله دانشکده ادبیات تهران*، ۱۳۳۸-۳۹ ش / ۱۹۵۹-۶۰ م، ش
۳، صص ۳۸-۵۸؛ ش ۴، صص ۹۱-۱۱۰؛

S. Telegdi, "Essai sur la phonétique des emprunts
iraniens en araméen talmudique", JA, 1935,
pp.177-256

س. تلگدی، پژوهشی درباره آواشناسی وام‌واژه‌های ایرانی در تلمود
آرامی، *مجله آسیایی* ۱۹۳۵، صص ۱۷۷-۲۵۶.

G. Widengren, Muhammad, the Apostle of God,
and his Ascension Uppsala and Wiesbaden, 1955-
pp.178-98

ج. ویدنگرن، محمد، پیامبر خدا و معراج او، ایسالا و ویسبارن، ۱۹۷۷،
صص ۱۷۸-۹۸؛

Idem, Iranische – Semitische Kulturbegegnungen
in parthischer Zeit, Cologne, 1960, pp.89-108.

همو، برخورد‌های فرهنگی ایرانی - سامی در روزگار اشکانی، کلن،
۱۹۶۰، صص ۸۹ - ۱۰۸.

مرزدار، در فارسی میانه و نوین: مرزبان؛ دستور = قانون، وزیر، در فارسی
میانه: دستور، در فارسی نوین: دستور؛ فرمان = دستور، حکم، در فارسی نوین
و میانه: فرمان.

۲. دانش: جوهر = مایه، گوهر (بنگريد به بالا)؛ جوهر = «ژدها» در
افلاک‌شناسی، در فارسی میانه: گوزهر؛ زیج = زیج نجومی، در فارسی میانه:
زیج؛ ایارج = درمانگری، در فارسی میانه: آیارگ = یاریگر.

۳. موسیقی و سرگرمی: صنج = چنگ (بنگريد به بالا)، «نای» در فارسی
میانه و نوین؛ مستق = نی انبان، در فارسی میانه: مستک (متون پهلوی ۳۲،
۱۴)؛ ون = عود، در فارسی میانه: «وین» از «وینا»ی هندی باستان؛ تئبور =
چنگ، تئبور، سه‌تار، در فارسی میانه و نوین: تئبور؛ بیدق (جمع: بیادق) = پیاده
در شطرنج، در فارسی میانه: پیادگ؛ فرزبان = «ملکه» [= وزیر] در شطرنج،
در فارسی میانه: فرزین frazēn؛ رخ = رخ در شطرنج، در فارسی نوین: رخ.

۴. آشپزخانه: سیکاج = خوراک ساخته‌شده از گوشت، آرد و سرکه، در فارسی
میانه: سیکباگ؛ کامخ = گونه‌ای اوماج و جوشیر، در آرامی: کمک [kmk]؟؛
جوزینج (جوزینق) = شیرینی گردو؛ در فارسی میانه: گوزینگ gōzēnag؛
خردیق = آبگوشت (بنگريد به بالا).

۵. جانداران: جودز = گوساله (بنگريد به بالا)؛ جاموس = گاومیش (بنگريد
به بالا)؛ تدرج = تیهو، کبک (بنگريد به بالا)؛ صفر = باز، شاهین، در فارسی
میانه: چزک، در فارسی نوین: چرخ، چرخ.

۶. گیاهان: جوز = گردو، در فارسی میانه: گز gōz؛ بنفشج = بنفشه، در فارسی
میانه: ونفشگ، در فارسی نوین: بنفشه؛ جل = ورد = گل سرخ، در فارسی میانه:
گل و ورد پارتی. مقایسه کنید با ورد vard ارمنی، ورد (? wrd' سربانی؛
جزر = هویج، در فارسی نوین: گزر.

۷. پارچه و پوشاک: استبرق = ابریشم نازک، پرنیان، در فارسی میانه: ستبرگ؛
نومق = پوشاک زیبای سفید، در فارسی میانه: نرم؛ دیباچ = پرنیان (بنگريد
به بالا)؛ قبا = پوشش بیرونی، ردا (بنگريد به بالا)؛ مؤج = کفش، در فارسی
میانه: موزگ؛ موق = چکمه گشاد و بزرگ (بنگريد به بالا)؛ قفش = کفش، در
فارسی میانه: کفش؛ سبروال = شلوار (بنگريد به بالا)؛ شودر = حجاب، پرده
(بنگريد به بالا).

۸. معماری: کربج / قریق = مغازه، میکه، در فارسی میانه: کربگ، به علاوه
کلبج / جلق، در فارسی میانه: کلبه؛ جوسق = کاخ (بنگريد به بالا)؛ فدن =
کاخ، جمع: آفدان (بنگريد به بالا)؛ جنبد / قبه = گنبد، در فارسی میانه: گنبد؛
سرادق = پرده، پوشش، در فارسی میانه: سرادگ = ایوان، تالار. مقایسه
شود با سردق srd'q ماندایی؛ دهلیز = راهرو، دالان، فارسی میانه: دهلیز؛
صهریج = آب‌انبار، در فارسی میانه: چهریج cāhrēg. مقایسه شود با
«ابریق» عربی = جام یا کاسه آب، از «ابریگ» abreg در فارسی میانه؛
نبر = آب‌انبار، جمع: انبار (بنگريد به بالا)؛ زیج / زیق = رصدخانه، در فارسی
میانه: زیج؛ صاروج = ساروج، ملاط (بنگريد به بالا).

۹. کان و معدن: زاج = زاج سفید، زاج، در فارسی میانه: زج؛ نوسدیر /
نوشادر = نشادر، نمک آمونیاک، در فارسی میانه: نوشادر.

۱۰. اندازه‌گیری، سکه، پول: قفیز = واحد اندازه‌گیری دانه، در فارسی میانه:
قفیز یا کبیز؛ فرسخ = فرسنگ، پیمان، در فارسی نوین: فرسخ؛ دانق =
ششمین بخش یک درهم، در فارسی میانه: دانگ؛ خرده = پول خرد، در
فارسی نوین: خرده، در فارسی میانه: خوردگ xwurdag^۱.